

بازخوانی ایمان مؤمن قریش، حضرت ابوطالب علیه السلام

محترم شکریان*

احترام شکریان**

چکیده

از میان کسانی که دل در گرو هدایت الهی نهاده و تا سرحد بذل جان، در حفظ و بالندگی دین مقدس اسلام کوشیده‌اند، چهره درخشان حضرت ابوطالب علیه السلام، عموی فداکار پیامبر و پدر شایسته امیرالمؤمنین علیه السلام، تالسمویی ویژه دارد؛ او از آغازین سال‌های عمر بابرکت نبی مکرم اسلام، سایه الطاف ویژه‌اش را بر آن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله گسترانید و در مراحل مختلف زندگی یار و یاور وی بود. آیا می‌توان باور کرد این فداکاری‌ها برخاسته از حق جویی و توحیدمداری نباشد؟

گروهی متعصب، چشم خویش را بر حقیقت بسته‌اند و گناه عظیم شرک را به مؤمن قریش نسبت می‌دهند. آنها بر این ادعای سست خویش، دلایلی سست‌تر ذکر می‌کنند. در این نوشتار با روش گردآوری و تحلیل، درصد بازخوانی ایمان راسخ ابوطالب علیه السلام و نقد شبهات مذکور می‌باشیم و در همین راستا، به ذکر دلایل معتبری در اثبات ایمان مؤمن قریش می‌پردازیم.

واژگان کلیدی

ابوطالب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، ایمان، شرک.

shekariyan522@yahoo.com

fereshshaker@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۵

*. عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی بوشهر.

** کارشناسی ارشد تاریخ.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۵

طرح مسئله

از عوامل مهم تداوم و تعالی دین مبین اسلام، حضور رادمردان و پاک‌زنانی است که دل در گرو هدایت الهی نهاده و تا سرحد بذل جان، در حفظ و بالندگی این دین مقدس کوشیده‌اند. در این میان، چهره درخشان حضرت ابوطالب رضی الله عنه، تالوویی ویژه دارد. او که از آغازین سال‌های عمر با برکت نبی مکرم اسلام، سایه الطاف ویژه‌اش را بر آن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله گسترانید و در مراحل مختلف زندگی یار و یاور وی بود، آنگاه که نسیم جان‌بخش وحی الهی از لسان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله دمیدن گرفت و جان‌های خسته از جهالت و تعصب را حیاتی دگر بخشید؛ آن‌که با تمام وجود، خود و خانواده‌اش پاسدار حریم آن نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. تاریخ بر آن فداکاری‌ها گواه است. آیا می‌توان باور کرد این فداکاری‌ها برخاسته از حق‌جویی و توحیدمداری نباشد؟

گروهی متعصب و جاهل، چشم خویش را بر حقیقت بسته‌اند و گناه عظیم و نابخشودنی شرک را به مؤمن قریش نسبت می‌دهند. این مقاله درصدد بازخوانی ایمان راسخ ابوطالب رضی الله عنه می‌باشد. باشد که مرضی حق تعالی و مقبول خاندان عصمت و طهارت صلی الله علیه و آله افتد.

مقدمه

ابوطالب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است و بنابر تعریفی که اهل سنت از صحابی بودن دارند، ایشان نیز از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شوند؛^۱ هرچند ابن‌اثیر و ابن‌عبدالبر ایشان را جزو صحابه ذکر نکرده‌اند؛ چراکه قائل‌اند وی مسلمان نبوده و مشرک از دنیا رفته و آیاتی از قرآن درباره وی نازل شده است؛ درحالی‌که ادله کافی برای اثبات ایمان ابوطالب در دست می‌باشد.

امام علی رضی الله عنه طی نامه‌ای به معاویه که ادعا می‌کرد همه ما فرزندان عبدمناف هستیم و با این ادعا می‌خواست خود را منسوب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کند، سخن او را مورد انتقاد قرار می‌دهد و نقشه‌اش را چنین خنثی می‌کند که اجداد خود و وی را با هم مقایسه کرده و می‌فرماید: «ابوطالب مانند ابوسفیان نیست.» ابوسفیان مظهر کفر و شرک و عداوت با پیامبر خدا بود و امام، ابوطالب رضی الله عنه را در مقابل وی مطرح می‌کند که این دو قابل مقایسه با هم نیستند؛ چراکه ابوطالب مظهر اسلام، ایمان و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و دین او بود:

۱. بیشتر علمای حدیث اهل سنت از جمله بخاری، ابوزرعه، ابن‌اثیر، ابن‌عبدالبر و ... مجرد رؤیت پیامبر را در اطلاق صحابه بودن کافی می‌دانند. (بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲؛ قرطبی، الاستیعاب، ج ۱، ص ۹) هرچند پاره‌ای دیگر از علمای اهل سنت مانند السخاوی، ابن‌فورک، ابن‌حجر و ... ملازمت و مصاحبت را در مصداق صحابه شرط دانسته‌اند. (السخاوی، فتح المغیث، ج ۳، ص ۸۶؛ خطیب بغدادی، الکفایه، ص ۶۹؛ سیوطی، تدریب الراوی، ج ۲، ص ۲۱۱)

... و ما قولک انا بنو عبدمناف فکذلک نحن و لکن لیس امیه کها شم و لا حرب کعبد المطلب و لا ابوسفیان کابی طالب ...^۱
... [ای معاویه!] و اینکه ادعا کردی ما همه فرزندان عبدمناف هستیم، آری چنین است؛ اما جد شما، امیه چونان جد ما هاشم، و حرب همانند عبدالمطلب، و ابوسفیان مانند ابوطالب نخواهد بود ...

ایمان ابوطالب از راسخ‌ترین ایمان‌ها بود، تا آنجا که علامه شیخ سلیمان قندوزی حنفی‌مذهب درباره وی می‌گوید:

ابوطالب شیخ قریش، حامی پیامبر صلی الله علیه و آله، یاور و بسیار دوستدار پیامبر صلی الله علیه و آله، کفیل و مربی آن حضرت و اقرارکننده به نبوت و معترف به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سراینده ابیات فراوان در منقبت آن بزرگوار بود.^۲

روایات مختلفی در شأن ابوطالب و ایمان وی نقل گردیده است؛^۳ از جمله اینکه امام صادق علیه السلام فرمود:

مثل ابوطالب، مثل اصحاب کهف است که ایمان خود را مکتوم می‌داشتند و خدا برایشان دو برابر پاداش عطا فرمود.^۴

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره شباهت ایمان ابوطالب با ایمان اصحاب کهف فرمود:

اصحاب کهف، ایمان واقعی خود را مخفی نگه داشته و خود را کافر معرفی می‌نمودند؛ از این رو، خداوند دو پاداش به آنان مرحمت فرمود، و همین‌طور عمویم، ابوطالب در کنار قریش خود را با آنان هم‌کیش معرفی نمود و ایمان واقعی‌اش را پنهان داشت؛ خداوند به او نیز دو پاداش عطا خواهد کرد.^۵

امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارش، ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی خطاب به پیامبرش وحی فرستاد که من تو را به توسط دو دسته از پیروانت یاری و تأیید نموده‌ام؛ دسته‌ای که تو را در نهان یاری می‌کنند و دسته‌ای که در آشکارا تأییدت می‌نمایند. از میان

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۷.

۲. سید شمس‌الدین، الحجّة، ص ۱۷.

۳. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۱؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۴۳؛ ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱، ص ۵۰۴ و ۵۰۷؛ ابن هشام، سیره النبویه، ج ۱، ص ۳۷۶ و ج ۲، ص ۵۷؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۹ و ج ۸، ص ۳۴۰؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۵۵.

۴. صدوق، امالی، ص ۵۵۱.

۵. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۰.

دسته نهانی، برترین و سالارشان عمویت، ابوطالب و در میان گروه آشکار، برترین‌شان فرزند او، علی علیه السلام است. سپس فرمود: «ابوطالب همانند مؤمن آل فرعون است که ایمانش را کتمان می‌نمود.»^۱

ادله مخالفان مسلمانی ابوطالب

برخی از سر تعصب، ابوطالب را بی‌ایمان می‌دانند و اهل دوزخ. جای تعجب است که بیش از ۳۰۰۰ شعر ابوطالب و صدها حدیث از رسول خدا و ائمه برای آنها کافی نبوده و تنها به یک حدیث ضعیف استناد می‌کنند که به قول ابن ابی‌الحدید، راوی‌اش مغیره بن شعبه، مردی فاسق و مبغض اهل بیت بوده است. در این باره از امام باقر علیه السلام روایت شده که حضرت در خصوص آن روایت مجعول فرمود: اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این خلق در کفه دیگر قرار داده می‌شد، ایمان ابوطالب می‌چربید.^۲ قائلین به مشرک بودن ابوطالب دلایلی را ارائه می‌کنند؛ از جمله:

۱. زمانی که آیه شریفه «وانذر عشیرتک الاقرین»^۳ نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله خاندانش را به اسلام فراخواند، ابوطالب گفت: «چه بسیار دوست می‌داریم که تو را یاری کنیم و پندت را بپذیریم و گفتارت را راست شماریم و اینان تبار پدری‌ات هستند که فراهم آمده‌اند. من نیز یکی از ایشانم، جز آنکه زودتر از همه، پاسخ و گواهی را می‌دهم. دستوری را که گرفته‌ای به کار بند که به خدا سوگند همیشه پیرامون تو هستم و از تو پاسداری می‌کنم؛ تنها اینکه دلم راه نمی‌دهد که از کیش عبدالمطلب روی بگردانم.» مخالفین قائل‌اند ابوطالب خود را منتسب به دین عبدالمطلب نموده و از پذیرش اسلام و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله سر باز زده است. علامه امینی در پاسخ به این شبهه سست چنین می‌فرماید: «دین عبدالمطلب هم چیزی نبوده جز خداپرستی و ایمان به رسولان و کتاب‌های آسمانی، بی‌آنکه آمیخته به بت‌پرستی‌ها شود؛ زیرا وی در وصیت‌های خود می‌گوید: «به‌راستی هیچ بیدادگری از جهان بیرون نشود تا از او انتقام گیرند و کیفر او را به وی بچشانند» و چون از او پرسیدند: اگر ستمکاری مرد و کیفری به او نرسید چه؟ او در اندیشه شد و گفت: سوگند به خدا که در پس این جهان، جهانی باقی است که در آنجا نیکوکاران را برای نیکوکاری‌شان پاداش می‌دهند و بدکاران به‌خاطر بدکاری‌شان کیفر می‌بینند. عبدالمطلب همان است که به ابرهه گفت: این خانه را پروردگاری هست که آن را نگهبانی و پاسداری می‌کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله روز حنین، پیوند خود را با عبدالمطلب باز می‌نمود و به این‌سان با گردن‌فرازی می‌گفت: «منم پیامبری که دروغ نگوید؛ منم فرزند عبدالمطلب.»^۴

۱. امینی، *الغدیر*، ج ۷؛ خنیزی، *ابوطالب مؤمن قریش*، ص ۱۲۸.

۲. سید شمس‌الدین، *الحجّة*، ص ۸.

۳. شعراء (۲۶): ۲۱۴.

۴. امینی، *الغدیر*، ج ۱۴، ص ۲۹۰.

آری، عبدالمطلب یکتاپرست بود. ابوطالب که گفت: «دلم راه نمی‌دهد که دین عبدالمطلب را رها کنم»، با این روش خواست معنای سخن را بر حاضران بیوشاند تا با دوری نمودن از ایشان، در پی کینه‌توزی با او برنیایند و به قول علامه امینی، این روش گفتار از شیوه‌های تازیان در گفتگوهایشان است که به آن وسیله، گاه می‌خواهند معنا را پوشیده بدارند و گاهی هم آن را مؤکد می‌سازند و اگر سرور ما ابوطالب به‌جز همین یک نمونه از رفتار را نداشت، به‌تنهایی کافی بود که ایمان استوار و مسلمانی پابرجا و پایداری او را در آغاز روشن سازد.^۱

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر برهان آمده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که پدرم - ابوطالب - و جدم عبدالمطلب و نیز هاشم و عبدمناف هرگز بتی را نپرستیدند.» از ایشان پرسیدند: «اینان چه چیز را عبادت می‌کردند؟» پاسخ فرمود: «به‌سوی کعبه و به آیین ابراهیم علیه السلام نماز می‌گذاشتند.»^۲

۲. چنین نقل شده است که آیه شریفه زیر در مورد ابوطالب نازل شده است:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَغَرًا وَ إِن يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * وَ هُمْ يُنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يُنَاوَنَ عَنْهُ وَ إِن يَهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ.^۳

و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند، ولی ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم و اگر هر معجزه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال می‌کنند، کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند: این کتاب چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. و آنان مردم را از آن باز می‌دارند و خود نیز از آن دوری می‌کنند؛ ولی جز خویشتن را به هلاکت نمی‌افکنند و نمی‌دانند.

در این آیات به وضع روانی برخی مشرکان اشاره شده که در برابر شنیدن حقایق، کمترین انعطافی از خودشان نمی‌دهند؛ بلکه به دشمنی با آن برمی‌خیزند و با تهمت، خود و دیگران را از آن دور نگاه می‌دارند. در واقع این آیات بحث‌های مربوط به مشرکان لجوج و دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله را تعقیب می‌کند و ضمیر «هم» طبق قواعد ادبی به کسانی برمی‌گردد که در آیه مورد بحث قرار گرفته‌اند؛ یعنی کافران متعصبی که از هیچ‌گونه آزار به پیامبر صلی الله علیه و آله و ایجاد مانع در راه دعوت او مضایقه نداشتند.

۱. همان.

۲. امینی، *الغدیر*، ج ۷، ص ۳۸۰.

۳. انعام (۶): ۲۶ - ۲۵.

ولی با نهایت تأسف دیده می‌شود که برخی مفسران اهل سنت برخلاف تمام قواعد ادبی، آیه دوم را از آیه قبل جدا کرده و آن را درباره ابوطالب، پدر امیرمؤمنان علی علیه السلام دانسته‌اند. آنها آیه را چنین معنا می‌کنند که جمعی هستند که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دفاع می‌کنند، ولی درعین حال از او فاصله می‌گیرند. اما تمام علمای شیعه و برخی از بزرگان اهل سنت مانند قسطلانی در *ارشاد الساری* و زینی دحلان در *حاشیه سیره الحلبیه*، ابوطالب را از مؤمنان اسلام می‌دانند.^۱

اینجاست که محققان باریکبین چنین حدس زده‌اند که موج مخالفت بر ضد ابوطالب، موجی سیاسی است که از مخالفت شجره خبیثه بنی‌امیه با موقعیت امام علی علیه السلام سرچشمه گرفته است.
 ۳. برخی می‌گویند آیه شریفه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۲ درباره ابوطالب است.

راغب اصفهانی در کتابش *مطلبی* را بدین بیان ذکر کرده است:

سفیان بن عیینه گفت: هر کس ابوطالب را دشمن بدارد، کافر است. از او سؤال کردند: دلیل این مطلب چیست؟ در جواب گفت: زیرا رسول خدا او را دوست دارد و به همین خاطر خدا فرموده است: تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی، و کسی که دشمن بدارد فردی را که رسول خدا او را دوست دارد، کافر است.^۳

به باور پاره‌ای، این آیه در مورد ابوطالب نازل شده است؛ چراکه به پندار برخی، پیامبر صلی الله علیه و آله دوست می‌داشت که ابوطالب ایمان آورد، اما چنین نشد و این آیه نازل شد؛ درست همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله دوست نداشت قاتل جنایتکار عموی قهرمانش حمزه - که وحشی نام داشت - موفق به اسلام و ایمان گردد؛ از این رو آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۴ در مورد او نازل شد.

در پاسخ باید گفت این سخن از مقام والای پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار دور و بیگانه است که با خواست پروردگار خود مخالفت کند؛ چراکه این روایت نشانگر آن است که خدا ایمان ابوطالب را اراده نفرموده، اما ایمان و اسلام «وحشی» را اراده نموده است و خواست پیامبر صلی الله علیه و آله درست در برابر خواست خداست؛ لذا مفهوم این آیه چنین می‌شود: ای پیامبر صلی الله علیه و آله! تو ایمان ابوطالب را می‌خواهی، اما من با اینکه او در راه اسلام و دفاع از تو، نهایت تلاش و جهاد قهرمانانه را نموده، نمی‌خواهم که او

۱. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۵، ص ۲۴۳.

۲. قصص (۲۸): ۵۶.

۳. راغب اصفهانی، *محاضرات الادیاء*، ج ۲، ص ۴۹۸.

۴. زمر (۳۹): ۵۳.

ایمان آورد و فروغ اسلام و قرآن در گستره جان و دل او پرتو افکند و تو نیز نمی‌خواهی «وحشی» که قاتل عمویت حمزه است، ایمان بیاورد؛ ولی من می‌خواهم که او ایمان آورد و خود نور ایمان را در دل او تابانده‌ام!

لکن باید گفت اولاً، در این آیه خداوند روشن می‌سازد که وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله تنها رساندن پیام خدا و تلاوت و تفسیر قرآن و آیات آن برای مردم است، نه هدایت اجباری آنان؛ چراکه راهیابی و گمراهی انسان‌ها تنها به‌دست خداست، نه هیچ‌کس دیگر و اوست که هرکس را شایسته و آماده پرستش حق بداند، راه می‌نمایاند و هرکس به حق ستیزی و بیداد، بر دنباله‌روی از واپس‌گرایان پای فشرد، او را به کیفر گناهانش در بیراهه وامی‌گذارد.^۱

ثانیاً، دوستی رسول خدا بهترین دلیل بر ایمان ابوطالب است؛ چراکه بنابر نص قرآن، دوست داشتن کافر، حرام است. چگونه ممکن است پیامبر با خواست الهی مخالفت کند و شخص کافر یا مشرکی را دوست بدارد؟

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.^۲

ایمان‌آوردگان نباید کافران را به‌جای مؤمنان به دوستی برگزینند و هر که چنین کند، [برای او] هیچ [بهره‌ای] از دوستی خدا نیست؛ مگر اینکه از آنان [به دلیلی] بترسید و خدا شما را از کیفر نافرمانی خود بیم می‌دهد و بازگشت [همگان] تنها به‌سوی اوست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.^۳

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با مردمی که خدا بر آنان خشم گرفته است، طرح دوستی مریزید؛ بی‌گمان آنان از [پاداش پرشکوه سرای] آخرت نومید شده‌اند؛ درست همان‌سان که کفرگرایان اهل گور قطع امید کرده‌اند و از پاداش آخرت، نومید گردیده‌اند.

ثالثاً، پیامبر با همه اصرار و تأکیدی که نسبت به صلح‌رحم داشت، هر چند پیوند خویشاوندی قوی باشد، کفر را مانع آن می‌دانست؛ از این‌رو بر ابولهب خشم گرفت و علناً از او بی‌زاری جست. نیز اسارت را از عمویش عباس و پسرعمویش، عقیل برنگرفت؛ مگر وقتی که آنان آشکارا تظاهر به اسلام کردند و میان دخترش زینب که مسلمان شده بود و همسرش ابوالعاص که کافر بود، در تمام مدتی

۱. طبرسی، تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۰.

۲. آل عمران (۳): ۲۸.

۳. ممتحنه (۶۰): ۱۳.

که او به کفر خود ادامه می‌داد، جدایی افکند؛ تا وقتی که او نیز اسلام آورد و سلامت یافت. از این رو محبت پیامبر ﷺ به اشخاص تنها به‌خاطر ایمان ثابت آنان و رسوخ کلمه حق در قلبشان بوده و دوستی پیامبر ﷺ نسبت به کسی، نشانه نفوذ دین در قلب او و آراستگی او به زیور اخلاص و یقین است و این جمله، پیوسته دلیلش را با خود به همراه دارد و ارتکازی اذهان و قلوب است.^۱

۴. برخی مخالفان می‌گویند حمایت‌های ابوطالب از پیامبر ﷺ به‌خاطر رابطه خویشاوندی و تعصبات قبیله‌ای بوده است؛ لکن باید گفت حمایت‌های ویژه ابوطالب از پیامبر ﷺ، فراتر از علایق خویشاوندی و تعصبات قبیله‌ای بود. ابوطالب با حمایت‌های مادی و معنوی خویش، مانع از آزار رسانیدن به پیامبر ﷺ می‌شد؛ ولی با وفات وی، آزار و اذیت مشرکان به پیامبر ﷺ و مؤمنین شدت گرفت.^۲

به‌عنوان نمونه، حتی ابوطالب بسیار در هراس بود که مبدا دشمن، جای خوابیدن رسول خدا را بشناسد و شبانه بر او بتازد؛ از این رو نیمه‌شب او را از خواب بیدار می‌کرد و به‌جای او، پسرش علی ﷺ را می‌خواباند.^۳

به‌قول علامه امینی «اگر هم صرفاً نزدیکی و خویشاوندی کسی را به پشتیبانی دیگری وادارد، کاربردش تا مرز معینی است؛ ولی اگر کار به فدا کردن فرزندگی همچون امیرالمؤمنین علی ﷺ بینجامد که پدرش او را دوست‌تر از همه‌چیز دارد و در این هنگام هرکس هم باشد، از فداکاری باز می‌ایستد و پدر به‌سادگی نمی‌تواند که هر شب فرزندش را در معرض مرگ درآورد و او را در بستر کسی که ممکن است کشته شود، بخواباند تا جان برادرزاده را برهاند، مگر اینکه انگیزه‌ای دینی او را وادار به این کار کند. این است همان معنای پیروی ابوطالب از کیش یگانه‌پرستی راستین.»^۴

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

ابوطالب کسی است که پیامبر خدا را در دوران کودکی‌اش کفالت نموده و در بزرگی‌اش او را مورد حمایت قرار داده و از شرارت کفار قریش جلوگیری کرد. ولی در این راه انواع سختی‌ها و گرفتاری‌ها را تحمل نمود و بلاها را به جان و دل خرید و در یاری و نصرت پیامبر ﷺ و تبلیغ آیینش با تمام وجود قیام کرد؛ آن‌چنان ایثار نمود که جبرئیل در هنگام وفات او بر پیامبر ﷺ نازل شد و خطاب نمود: دیگر از مکه خارج شو؛ زیرا یاور و کمک تو از دنیا رفته است.^۵

۱. امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۷.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۴.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۹۳.

۴. امینی، الغدیر، ج ۱۴، ص ۲۹۶.

۵. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۲۹ و ج ۱۴، ص ۷۰.

ادله مسلمان بودن ابوطالب

شواهد بسیار معتبر و روشنی برای اثبات ایمان آن بزرگوار به پیامبر صلی الله علیه و آله موجود می‌باشد که به اختصار به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. باران خواستن ابوطالب از برکت پیامبر صلی الله علیه و آله؛ ابن‌عساکر در تاریخ خود آورده که جلهمة بن عرفطه گفت: در خشکسالی به مکه درآمد و قریش گفتند: ای ابوطالب! دره‌ها خشک‌زار شد و نانخوران ما به تنگنا افتاده‌اند؛ با ما به نماز باران بیا. ابوطالب بیامد و کودکی را به همراه داشت که گویی خورشیدی بود که در تاریکی‌ها، پرده ابری سیاه از چهره‌اش کنار رود تا خود بدرخشد و پیرامون او نیز بچه‌هایی بودند. پس ابوطالب او را بگرفت و پشت وی را به کعبه چسباند و کودک انگشت او را گرفت و آن هنگام هیچ پاره ابری در آسمان نبود؛ ولی ناگهان از اینجا و آنجا ابرها روی آوردند و پرآب شدند و باران همه‌جا را فرا گرفت. در همین زمینه است که ابوطالب می‌سراید:

سپیدروئی است که به آبروی او از ابر، باران می‌خواهند
سرپرست کار پدر مردگان است و نگهبان بیوه زنان
مستمندان هاشمی به پناه او می‌شتابند
و نزد وی در سایه رحمت و نعمت بسر می‌برند
به ترازویی دادگرانه می‌ماند که به اندازه یک جو نیز کم
و به افزار سنجشی راستگو که سنجیدن آن سهمناک نیست.^۱

هنگامی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پیش از بلوغ بود، ابوطالب آبروی او را وسیله‌ای برای درخواست باران از خدا کرد. این امر نشانگر یگانه‌پرستی او و معرفتش به آخرین برانگیختگان و پاک‌نهادی وی از همان نخستین روز است. اگر از وی به‌جز همین یک گزارش در دست نداشتیم، همین برای پژوهشگران بس بود که پیروی وی از ایمان راستین را بنماید.^۲

زینی دحلان الشافعی، مفتی مکه و از علمای بزرگ اهل سنت به نقل از ابن‌التین می‌نویسد:

عملکردهای ابوطالب بر آگاهی او قبل از بعثت از نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت می‌دهد، از جمله آنها، وسیله قرار دادن پیامبر برای طلب باران ...^۳

۱. قسطلانی، ارشاد الساری، ج ۲، ص ۲۲۷؛ حلبی، السیرة الحلییه، ج ۱، ص ۱۲۵؛ شهرستانی، الملل و النحل، پاورقی ص ۲۵۵.

۲. امینی، الغدیر، ج ۱۴، ص ۲۸۱.

۳. زینی دحلان، السیرة النبویه و الآثار المحمدیه، ج ۱، ص ۴۳.

۲. باخبر بودن ابوطالب از آینده درخشان پیامبر^ص؛ مسافرت پیامبر^ص در سن دوازده سالگی به همراه عمویش ابوطالب به سرزمین شام حکایت از باخبر شدن ابوطالب از نبوت پیامبر^ص دارد. راهب مسیحی به نام بُحیرا، پیامبر^ص را ملاقات نمود و به ابوطالب چنین گفت: این طفل آینده درخشان دارد. این همان پیامبر موعود است که کتاب‌های آسمانی از نبوت جهانی و حکومت گسترده او خبر داده‌اند. این همان پیامبر است که من نام او و نام پدر و فامیل او را در کتاب‌های دینی خوانده‌ام و می‌دانم از کجا طلوع می‌کند و به چه نحو آیین او در جهان گسترش پیدا می‌نماید. ولی بر شما لازم است او را از چشم یهود پنهان سازید؛ زیرا اگر آنان بفهمند، او را می‌کشند. آگاهی ابوطالب از آینده درخشان پیامبر^ص، مطلبی نبود که بعد از بعثت پیامبر^ص، ابوطالب را به خود مشغول نماید.^۱

ابوطالب در اشعار خود سرگذشت این سفر را نقل کرده و عظمت پیامبر^ص را به تصویر کشیده است.^۲

زینی دحلان به نقل از ابن‌التین می‌نویسد:

امام عبدالواحد سفاستی در شرح بخاری نوشته است: اشعار ابوطالب دلالت دارد که او قبل از بعثت از نبوت پیامبر^ص به وسیله اخباری که بحیرای راهب و دیگران داده بودند، باخبر بوده است.^۳

۳. آنگاه که مبرم بنی‌دعیب بن شقبان، پارسای ۲۷۰ ساله، ابوطالب را دید، به او مژده داد که از پشت تو فرزندی زاییده شود که دوست خدای عزوجل است. پس چون شیعی که علی^ع در آن زاده شد، فرا رسید، زمین درخشندگی یافت و ابوطالب بیرون شد و می‌گفت: ای مردمان! دوست خدا در خانه کعبه زاده شد. پس چون بامداد شد، به خانه کعبه درآمد و می‌گفت: «ای پروردگار این تاریکی آغاز شب و ماه درخشان روشن! از کار پنهانی خویش برای ما آشکار کن که درباره نام این کودک چه می‌بینی. سپس آواز سروشی را شنید که می‌گوید: ای خاندان پیامبر^ص برگزیده! شما را با دادن فرزندی پاک و یزگی بخشیدیم؛ به راستی که نامش را از «والائی»، علی نهادیم و این علی از نام خداوند اعلی گرفته شده است.»^۴ ابوطالب در این بشارت به‌عنوان خاندان پیامبر برگزیده، مورد خطاب قرار گرفت.

۴. حمایت‌های مختلف ابوطالب از پیامبر^ص؛ ابوطالب با حمایت‌های متعدد در مراحل مختلف دعوت پیامبر^ص، مانع آزار رسانیدن جدی به پیامبر^ص شد؛ هرچند برخی این حمایت‌ها را ناشی از تعصبات

۱. ابن‌هشام، سیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. ابن‌اشعار در احمدی، دیوان ابوطالب، ص ۳۵ - ۳۳ و ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱، ص ۲۷۲ - ۲۶۹ آمده است.

۳. زینی دحلان، السیرة النبویه و الآثار المحمدیه، ج ۱، ص ۴۳.

۴. امینی، الغدیر، ج ۱۴، ص ۲۸۳؛ به نقل از: حافظ گنجی، کفایة الطالب، ص ۲۶۰.

قبیله‌ای می‌دانند که در بخش شبهات به آن پاسخ داده‌ایم. ابوطالب نسبت به پیامبر چنان دوستی و محبت شدیدی ابراز می‌داشت که هیچ‌یک از فرزندان خود را تا آن اندازه دوست نمی‌داشت؛ کنار پیامبر می‌خوابید و هرگاه بیرون می‌رفت، او را نیز همراه خود می‌برد و چنان دلبستگی شدیدی به پیامبر داشت که نسبت به هیچ‌کس چنان نبود و خوراک خوب را مخصوص آن حضرت قرار می‌داد.^۱ علامه مجلسی نقل می‌کند هرگاه رسول خدا در رختخوابش می‌خوابید، حضرت ابوطالب پس از آنکه همه می‌خوابیدند، به آرامی او را بیدار می‌کرد و رختخواب علی را با وی جابه‌جا می‌نمود و فرزند و برادرانش را جهت حفاظت وی مأمور می‌ساخت.^۲ ابن ابی‌الحدید ضمن شرح فداکاری‌های ابوطالب می‌نویسد:

یک نفر از علمای شیعه درباره ایمان ابوطالب کتابی نوشت و نزد من آورد تا بر آن تقریظ بنویسم. من به‌جای تقریظ، اشعاری که به هفت بیت می‌رسید در پشت کتابش نوشتم که مضمون بخشی از آنها چنین است: اگر ابوطالب و فرزندش علی نبودند، اسلام قد راست نمی‌کرد؛ پدر در مکه از آن حمایت کرد و فرزند در یثرب، جانش را نثار کرد.^۳

اینک چند نمونه از این حمایت‌ها را به‌عنوان نمونه بیان می‌کنیم.

(الف) فقیه حنبلیان، ابراهیم بن علی بن محمد دینوری در کتاب *نهاية الطلب و غاية السئول فی مناقب آل الرسول* به اسناد خود از طاووس، از ابن‌عباس ضمن گزارشی آورده است: «آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغازین روزهای نبوت به نزد عمویش ابوطالب رفت، ابوطالب در پیامبر نگرست و گفت: فرزند پدرم! برو که تو نظری بلند داری و گروهی والا. پدرت از همه برتر است و به خدا سوگند هیچ زبانی با تو سخن سخت نگوید، مگر آنکه زبان‌هایی تند و تیز او را خواهد آزد و تیغ‌هایی بر آن او را در خواهد ربود. به خدا سوگند چنان تازیان رام تو شوند که گویی بچگان چارپایانی هستند در برابر سرپرست خود و به‌راستی که پدرم همه کتاب‌ها را می‌خواند و مرا گفت: به‌راستی از پشت من پیامبری خواهد آمد که دوست می‌دارم روزگار او را درک کنم و به وی بگروم؛ پس هر که از فرزندان من روزگار او را بیابد، به وی ایمان آرد.»
علامه امینی بعد از ذکر این ماجرا می‌نویسد:

می‌بینی که ابوطالب با چه پشتگرمی‌ای این گزارش را از زبان پدرش می‌آورد و از همان نخستین روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دل‌گرمی می‌دهد و او را دستور می‌دهد که کار

۱. ابن‌سعد، *طبقات الکبری*، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۳۵، ص ۹۳.

۳. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۱۴، ص ۸۴.

خویش و یاد خدا را آشکار سازد و خود در برابر این حقیقت سر فرود آورده که وی همان پیامبری است که وعده ظهورش از زبان پدر او و نامه‌های گذشته آسمانی داده شده و پیشگویی نیز می‌کند که تازیان در برابر او سر فرود آرند. اکنون آیا گمان می‌کنی که او همه اینها را اظهار می‌کند و آنگاه خود به آن ایمان ندارد؟ این به جز یک سخن ساختگی نیست.^۱

ب) ابوطالب، فرزندان را به ایمان و یاری پیامبر ﷺ تشویق می‌کرد. اشعار ابوطالب حکایت از این امر دارد:

اما او تو را جز به‌سوی خوبی راهنمایی نمی‌کند؛ پس با او همراهی کن.

* * *

البته آنچه هر کاری را به آن استوار توان ساخت، همراهی با محمد است؛ پس ای علی، تو هر دو دست خود را در همراهی او سخت به یکدیگر فشار.

* * *

به‌راستی علی و جعفر پشتوانه من‌اند

در روزهای گرفتاری و دردسر

عموزاده‌تان را یاری کنید و دست از او مدارید

در میان برادران من، پدر او تنها برادر پدر و مادری من است

به خدا نه من و نه هیچ‌کس از فرزندان من که گوهر نیک داشته باشد

دست از پیامبر ﷺ نخواهد داشت.^۲

این اشعار چنین می‌رساند که دل ابوطالب سرشار از ایمان به پیامبر ﷺ بوده است.

در موارد مختلفی در منابع ذکر شده است که ابوطالب فرزندان، علی و جعفر را امر به التزام به پیامبر ﷺ و نمازگزاردن به آن حضرت می‌نمود و می‌فرمود: او هرگز ما را جز برای نیکی دعوت نمی‌کند؛ لذا ملازم و مطیع او باشید و با او نماز گزارید.^۳

ج) حمایت ابوطالب از دعوت پیامبر در واقعه یوم‌الدار؛ ابن‌سعد در *الطبقات الکبری*^۴ حدیث دعوت را از زبان علی رضی الله عنه آورده که در آن می‌خوانیم: «سپس پیامبر ﷺ ایشان را گفت: کیست که در کاری

۱. امینی، *الغدیر*، ج ۱۴، ص ۲۸۳.

۲. همان، به نقل از: ابن‌هشام، *سیره النبویه*، ج ۱، ص ۲۶۵؛ ابن‌حجر عسقلانی، *الاصابه*، ج ۴، ص ۱۱۶؛ طبری، *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۲۱۴.

۳. همان، ص ۳۱۴؛ ابن‌اثیر، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ج ۱، ص ۶۰؛ کراچکی، *کنز الفوائد*، ج ۱، ص ۲۷۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۱۳، ص ۲۶۹؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۵، ص ۱۲۰.

۴. ابن‌سعد، *طبقات الکبری*، ج ۱، ص ۱۷۱.

که به آن برخاسته‌ام، دستیار من باشد و مرا پاسخ مثبت دهد تا بهشت از آن او و خود، برادر من باشد. من گفتم: من، ای برانگیخته خدا! هر چند که از همه‌شان خردسال‌ترم و ساق‌هایم از همه باریک‌تر است. آن گروه خاموش شدند و سپس گفتند: ای ابوطالب! پسر تو را نمی‌بینی. گفت: واگذاریدش که پسرعمویش هرگز در نیکوکاری به او کوتاهی نخواهد کرد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله خواست سخن بگوید، ابولهب میان سخنش، سخنانی بیان کرد و آنگاه گفت: برخیزید. سپس برخاسته و برگشتند. پس چون فردا رسید، مرا بفرمود تا همانند آن خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را ساختم و ایشان را خواندم. آنان به‌راه افتادند و به درون آمدند و خوردند و نوشیدند. پس رسول خدا برخاست تا به گفتار بپردازد. سپس ابولهب بر او خرده گرفت، ولی ابوطالب وی را گفت: خاموش باش ای فرومایه! تو را چه سخن در این باره؟ آنگاه گفت: هیچ‌کس از جایش برنخیزد؛ سپس نشستند. آنگاه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: سرور من! برخیز و هر چه می‌خواهی بگویی و پیام پروردگارت را برسان که تو راستگویی و راستگو شمرده می‌شوی.^۱

علامه امینی بعد از بیان این ماجرا می‌نویسد: «این کس، کدام کافر پاک‌نهاد است که با همه نیرو و امکانات خود از اسلام پاک پشتیبانی می‌کند و با زبانی به تیزی آهن، مردان خانواده‌اش را می‌آزارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تشویق می‌کند به خواندن مردم به خدا و رساندن پیامی که از پروردگارش دارد و او را هم راستگو می‌شمارد و هم راستگو شمرده شده می‌خواند؟»^۲

د) آنگاه که مشرکان قریش نزد ابوطالب آمدند و گفتند: پسر برادرت بت‌های ما را سبّ می‌کند و کارهای ما را زشت و آبی ما را گمراه می‌داند؛ او را به ما بده تا بکشیم؛ ابوطالب به آنها گفت: فرزندانان را به من بدهید تا آنها را بکشم و محمد را به شما بدهم. گفتند: فرزندان ما آنچه او می‌کند، انجام نداده‌اند.

ابوطالب پاسخ داد: به خدا قسم او بهتر از فرزندان شماست. گفتند: این عماره، زیباترین و خوش‌خلق‌ترین قریشی است؛ او را به فرزندی بگیر. گفت: چه پیشنهادی به من می‌کنید؟ پسر برادرم را به شما بدهم تا او را بکشید و کسی را که از خود شماست به من می‌دهید؛ هرگز. مشرکین منصرف شدند و ابوطالب این اشعار را خواند:

كذبتم و بيت الله يقتل احمد و لما تفاضل دونه و تقاتل
اترجون ان نشجي بقتل احمد و لم تختضب سمر العوالي من الدم

۱. امینی، *الغدیر*، ج ۱۴، ص ۲۹۴، به نقل از: ابن اثیر، *نهایه*، ج ۳، ص ۱۵۶؛ زمخشری، *الفائق*، ج ۲، ص ۹۸؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۶، ص ۲۹۴؛ زبیدی، *تاج العروس*، ج ۳، ص ۴۲۸.
۲. امینی، *الغدیر*، ج ۱۴، ص ۲۹۴.

مشرکین بار دیگر به او مراجعه کردند و دانستند که او از رسول خدا دست برنمی‌دارد و او را به آنها تحویل نمی‌دهد تا او را بکشند؛ لذا منصرف شدند و این سبب دخول ابوطالب در شعب شد.^۱

۵. همسری فاطمه بنت‌اسد؛ امام سجاد علیه السلام فرمودند:

در شگفتم که چرا برخی می‌پندارند ابوطالب کافر بوده است؛ آیا نمی‌دانند که با این عقیده بر پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوطالب طعنه می‌زنند؟ مگر نه این است که در چندین آیه از آیات قرآن از این موضوع منع شده که زنی بعد از اسلام آوردن در قید زوجیت کافر خود نماند و این مسلم است که فاطمه بنت اسد از پیشگامان در اسلام بود و تا پایان عمرش همسر ابوطالب بود.^۲

این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله، حتی دخترش زینب را که مسلمان شده بود، از ارتباط همسری با همسر مشرکش، ابوالعاص نهی نمود و بین آنها جدایی افکند.^۳

۶. اشعار ابوطالب؛ یکی از راه‌های آگاهی از روحیات اشخاص، نتیجه‌گیری از سخنانی است که بر زبان رانده است. ابیات فراوانی از ابوطالب نقل گردیده که در آنها اقرار به نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده و می‌توان مسلمان بودن ابوطالب را از آنها استفاده نمود؛ از جمله:

الف) حاکم در مستدرک^۴ به نقل از ابن اسحق آورده که او گفت: ابوطالب ابیاتی خطاب به نجاشی سرود و او را تشویق کرد که آنان - یعنی مهاجران مسلمان به حبشه - را همسایگانی نیکو باشد و از آنان پاسداری کند:

نیکان مردم بدانند که محمد، دستیار موسی و مسیح بن مریم است؛
او نیز برای ما دینی آورد مانند آنچه ایشان آوردند؛
پس همه ایشان ما را به فرمان خدا راهنمایی کنند و از بدی‌ها باز می‌دارند؛
البته شما در کتاب خود می‌خوانید که او گفتاری راستین دارد و سخن او از سر نادانی نیست.^۵

ب) ابوطالب خطاب به پیامبر می‌گوید:

به خدا سوگند که دست اینان همه هرگز به تو نرسد؛

-
۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۱، ص ۲۶۷؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ص ۳۸۱؛ ابن هشام، *سیره النبویه*، ج ۱، ص ۱۶۷.
 ۲. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۵، ص ۲۴۳؛ ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۴، ص ۶۹.
 ۳. ابن هشام، *سیره النبویه*، ج ۲، ص ۵۱.
 ۴. حاکم، *مستدرک*، ج ۲، ص ۶۲۳.
 ۵. امینی، *الغدیر*، ج ۱۴، ص ۲۵۳.

تا من در میان گور به خاک سپرده شوم و در آن بستر بخسیم؛
 بی هیچ گونه خواری، آشکارا کار خود را دنبال کن؛
 و دل خوش دار و دیده‌ات روشن باد؛
 مرا به راه راست خواندی و دانستم که تو نیکخواه منی؛
 و البته که تو به دعوت برخاستی و خود امین و درستکار بوده‌ای؛
 و به راستی من دانسته‌ام کیش محمد از بهترین کیش‌های آفریدگان است.^۱
 (ج) پس از داستان صحیفه و پیمان‌نامه مشرکان، اشعار زیر را از ابوطالب نقل کرده‌اند:

الا ابلغا عني علي ذات بيننا لوييا و خصامن لوي بني كعب
 الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبينا كموسى خط في اول الكتب^۲

که ترجمه بیت دوم آن چنین است:

آیا نمی‌دانید که محمد را پیامبری همچو موسی یافته‌ایم که نامش در کتاب‌های
 پیشین آمده است.

(د) یکی از اشعاری که از ابوطالب نقل شده، چنین است:

زعمتم بانا مسلمون محمدا و لما نقاذف دونه و تزاحم
 نبي اتاه الوحي من عند ربه و من قال لا يؤته بها سن نادم

در این ابیات به صراحت تسلیم شدن در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و اقرار به وحی و نبوت حضرت از طرف
 خداوند مطرح شده است.

همچنین این اشعار:

اننت النبي محمد قمرم اعزز سود
 ما زلت تنطق بالصواب و انت طفل امرد يا شاهد الله علي فاشهد
 اني علي دين النبي احمد من ضل بالدين فاني مهتدي^۳

۱. این اشعار در بغدادی، خزانه الادب، ج ۱، ص ۲۶۱؛ ابن اثیر، کامل تاریخ، ج ۳، ص ۴۲؛ ابن ابی‌الحدید، شرح
 نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۶؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵۳؛ همو، الاصابه، ج ۴، ص ۱۱۶؛
 احمدی، دیوان ابوطالب، ص ۱۲ آمده است.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۴.

۳. اسیر، ابوطالب عملاق الاسلام الخالد، ص ۵ به بعد.

ه) ابوطالب، آنگاه که علی و جعفر را امر به نماز گزاردن با پیامبر ﷺ کرد، چنین سرود:

ان علیا و جعفر اشقتی	عند ملم الخطوب و النوب
لا تخذلا و اسفر ابن عمکما	اخی، لامی، من بینهم و ابی
و الله لا اخذل النبئی و لا	یخذله من نبی ذو حسب
و دعوتنی و علمت انک ناصحی	و لقد صدقت و کنت ثم امنا
و لقد علمت بان دین محمد	من خیر ادیان البریة ... دینا ^۱

و) ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب *مشابهات القرآن*، آنجا که درباره آیه «وَلَيُنصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ»^۲ سخن می گوید، نوشته است:

به راستی اشعار ابوطالب که نماینده ایمان اوست از ۳۰۰۰ بیت درمی گذرد و از لابه لای آنها چهره کسی را آشکارا می توان دید که رخسار پیامبر ﷺ را به روشنی می دید و پیامبری او را درست می شمرد.^۳

از جمله این سروده ها که به جای سفارش برای پس از مرگش سروده:

چهار کس را به یاری پیامبر ﷺ نیکو سفارش می کنم؛
پسرم علی و بزرگ خاندان، عباس؛
و حمزه، آن شیرری را که پاسدار حقیقت اوست؛
و هم جعفر را، تا گزند مردم را از او به دور دارند؛
ای فدای شما باد مادرم و همه زادگانم؛
شما درباره احمد در برابر مردان همچون پسرها باشید.^۴

آری، اشعار ابوطالب دلیلی محکم بر ایمان وی است؛ تا آنجا که امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ اسحق بن جعفر فرمود: چگونه ابوطالب کافر بوده، در حالی که چنین می گفته:

الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبیا کموسی خط فی اول الکتب

و در حدیث دیگری فرمود: چگونه ابوطالب کافر بوده، در حالی که چنین می سروده:

۱. کراچکی، *کنز الفوائد*، ج ۱، ص ۲۷، ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۳۵، ص ۱۲۸.

۲. حج (۲۲): ۴۰.

۳. امینی، *الغدیر*، ج ۱۴، ص ۲۷۳.

۴. همان.

لقد علموا ان ابننا لا مکذب لدینا و لا یعبا بقیل الا باطل
و ابيض یتسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمه الارامل^۱

البته اینها نمونه‌هایی از اشعار ابوطالب در تصدیق و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود. ابوالفرج اصفهانی زیدی مذهب، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: علی علیه السلام از اینکه شعرهای ابوطالب خوانده شود و تدریس گردد، خشنود می‌شد و در این خصوص می‌فرمود: آنها را - شعرها - بیاموزید و به فرزندانان یاد دهید؛ چراکه ابوطالب به آیین خدا بود و دانش فراوان داشت.^۲ (ز) چون ابوطالب درگذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تشییع جنازه او، ضمن سوگواری در مصیبت از دست دادن عمویش می‌گفت:

والبتاه، و اباطالباه، واحزناه علیک کیف اسلو علیک یا من ربیتنی صغیراً و اجبتنی
کبیراً و کنت عندک بمنزلة العین من الحدقة و الروح من الجسد.
وای پدرم، وای ابوطالب، چقدر از مرگ تو غمگینم و چگونه مصیبت تو را فراموش
کنم، ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی در بزرگی دعوت مرا اجابت کردی و
من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم.^۳

آن حضرت تا وقتی ابوطالب جهان را بدرود گفت، از او جدا نشد و آنگاه که او از دنیا رفت، ماتم زده به سوگ او پرداخت و به علی علیه السلام فرمود: برو او را غسل بده، کفن کن و به خاکش بسپار که خدایش او را آمرزید و مشمول رحمتش ساخت.^۴
علی علیه السلام نیز او را به این اشعار رثا گفت:

باطالب عصمة المستجیر و غیث المحول و نور الظلم / لقد هدّ فقدک اهل الحفاظ
فصلی علیک ولی الثعم / و لثاک ربک رضوانه فقد کنت للطهر من خیر عم.^۵

پس از وفات ابوطالب، مشرکان آن چنان عرصه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ کردند که رسول خدا سال

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۶؛ همو، مرآة العقول، ج ۵، ص ۲۵۳؛ رشیدی، موسوعة الامام علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۶۶.

۲. سید شمس‌الدین، الحجة، ص ۵؛ امینی، الغدیر، ج ۷، ص ۳۹۳، به نقل از: مجلسی، بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۴.

۳. خنیزی، ابوطالب مؤمن قریش، ص ۷۵.

۴. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۱۰۵.

۵. ای ابوطالب! تو پناهنده‌ها را پناهی و برای اراضی خشک، باران رحمت و برای تاریکی‌ها، نوری؛ فقدان تو فرشتگان را لرزانید و رسول خدای بر تو درود فرستاد؛ خداوند با رضامندی ملاقاتت را پذیرفت؛ زیرا تو بهترین عمّ برای پیامبر صلی الله علیه و آله بودی. (امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۷)

وفات ابوطالب و حضرت خدیجه را که مدتی بعد از رهایی از شعب ابی طالب رخ داد، عام الحزن نامید.^۱
۸. ابن ابی الحدید می‌گوید: روایاتی با سندهای بسیار که بعضی از آنها از عباس بن عبدالمطلب و برخی از ابوبکر بن ابی‌قحافه نقل شده است که ابوطالب از دنیا نرفت، مگر اینکه گفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله».^۲

همچنین روایت شده است که ابوبکر و پدرش ابی‌قحافه، در روز فتح مکه خدمت پیامبر رسیدند، درحالی که او پیرمردی کور بود. پس رسول خدا ﷺ فرمود: آیا این پیرمرد را رها نمی‌کنی که ما نزد او بیاییم. ابوبکر گفت: می‌خواستم خدا او را اجر دهد؛ قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، خوشحالی من از اسلام ابوطالب بیشتر از خوشحالی من از اسلام پدرم است. سپس حضرت فرمودند: راست می‌گویی.^۳

علت کتمان ایمان ابوطالب از نظر بزرگان اهل سنت

ابن‌اثیر در جامع الاصول آورده است: از عموهای رسول‌الله، غیر از حمزه، عباس و ابوطالب، هیچ‌کس دیگر اسلام نیاورد.^۴

ابن ابی‌الحدید به نقل از موافقین ایمان ابوطالب می‌گوید: ابوطالب بدین جهت ایمانش را در میان دشمنان اسلام اظهار نکرد تا آمادگی دفاعی بیشتری در یاری از رسول خدا داشته باشد و اگر خود را مسلمان نشان می‌داد، همانند سایر صحابه نمی‌توانست در برابر خیانت‌های قریش کاری از پیش برد؛^۵ همچنان که مؤمن آل‌فرعون در لباس فرعونیان و طاغوت‌های آن زمان به یاری حضرت موسی شتافت، در برابر تصمیم به قتل آن حضرت به‌پا خاست و آنان را از این فکر ستمکارانه منصرف ساخت؛^۶ و نیز چنان که حضرت شمعون، وصی حضرت عیسی ﷺ از همین طریق به یاری فرستادگان آن حضرت شتافت و شهر انطاکیه را از شر ضلالت و گمراهی نجات داد و خود را به لباس صحابه و یاران پادشاه آن سامان درآورد.^۷

۱. ابن‌اثیر، کامل تاریخ، ج ۲، ص ۹۱.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۷۰؛ ابن‌هشام، سیره النبویه، ج ۱، ص ۳۵۲.

۳. طبرانی، معجم‌الکبیر، ج ۹، ص ۴۰.

۴. مجلسی، مرآة العقول، ج ۵، ص ۲۳۵؛ شبرازی، شبهای پیشاور، ص ۷۶۱؛ عاملی، الصحیح من السیره النبویه الاعظم،

ج ۲، ص ۱۳۴؛ امینی، الغدیر، ج ۷، ص ۳۶۹.

۵. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۱.

۶. غافر (۴۰): ۲۸.

۷. ص (۳۸): ۱۴.

نتیجه

بنابه آنچه ابوطالب اظهار داشته که من پیرو دین اجدادم هستم و با توجه به اینکه همگان از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «ما از پشت‌های پاکیزه به رحم‌های پاک منتقل شده‌ایم» و نیز از آنجاکه با توجه به این سخن، واجب است همه نیاکان آن حضرت از شرک پاک باشند؛ چراکه اگر بت‌پرست می‌بودند، ناپاک بودند؛ اسلام و توحید و خداپرستی ابوطالب، عمومی گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات می‌شود، نه شرک و بت‌پرستی وی.

ابن کثیر، از دانشمندان متعصب اهل سنت، ابوطالب را مؤمن به رسول می‌داند و از زبان وی خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

تو مرا به اسلام دعوت کردی و می‌دانم که خیرخواه من هستی. آری، تو که مرا به اسلام دعوت می‌کنی، قبلاً هم امین بودی. هم‌اکنون به یقین می‌دانم که دین محمد از میان تمامی ادیان روی زمین، بهترین دین هاست.^۱

ابن ابی‌الحدید در مقدمه شرح نهج‌البلاغه چنین اظهار داشته است:

این ابوطالب بود که در ایام خردسالی پیامبر صلی الله علیه و آله را کفالت نمود و سرپرستی آن حضرت را برعهده گرفت. وی پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا مبعوث به رسالت گردید، به دفاع و حمایت از وی برخاست و شر مشرکین را از او دور ساخت و در این راه دچار ناراحتی عظیم و مصیبتی کمرشکن گردید. با این وصف او در یاری و پیشرفت دین اسلام استقامت ورزید.^۲

تا جایی که خود وی اشعاری در مدح ابوطالب می‌سراید؛ دو بیت از این اشعار به شرح زیر است:

اگر ابوطالب و فرزند او علی نبود، قامت دین اسلام استوار نمی‌گشت. او خود در مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه داد و از وی حمایت نمود و فرزندش علی علیه السلام در مدینه به دفاع از پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را به کام مرگ فرو برد.^۳

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.

۲. نهج‌البلاغه.

۱. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۴۲، به نقل از: دوانی، تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، ص ۲۴۲.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، مقدمه.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۸۴.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، بی تا.
۴. ابن اثیر، علی، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعات علمی، بی تا.
۵. ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۶. ———، فتح الباری، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۷۹ ق.
۷. ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دار الکتب، ۱۳۷۷ ق.
۸. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابن کثیر، البدايه والنهاية، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، چ اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۱. ابن هشام، عبدالملک حمیری، سیره النبویه، ترجمه سید هاشم رسولی، تهران، انتشارات کتابچی، چ پنجم، ۱۳۷۵.
۱۲. احمدی، رقیه، دیوان ابوطالب، تهران، نشر اسوه، ۱۳۹۱.
۱۳. اسیر، محمدعلی، ابوطالب عملاق الاسلام الخالد، بیروت، دار الاماله، چ اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۴. امینی نجفی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۱۴، ترجمه اکبر ثبوت، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، چ پنجم، ۱۳۶۸.
۱۵. ———، الغدیر، ج ۵، ترجمه جمال موسوی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، چ پنجم، ۱۳۶۸.
۱۶. امینی، احمد، ابوطالب مظلوم تاریخ، تهران، انتشارات بدر، ۱۳۵۹.
۱۷. ———، الغدیر فی الکتاب والسنة والادب، بیروت، دار الکتاب العربی، چ پنجم، ۱۴۰۳ ق.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ ق.
۱۹. بغدادی، خزانه الادب، تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
۲۰. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکات و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، چ اول، ۱۴۱۷ ق.
۲۱. حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، قاهره، دار الحرمین، بی تا.
۲۲. حلبی، برهان الدین، السیره الحلبیه، بیروت، نشر دار المعرفه، چ اول، بی تا.
۲۳. خنیزی، عبدالله، ابوطالب مؤمن قریش، ترجمه عبدالله شاهین، تهران، صدر، چ دوم، ۱۳۸۶ ق.
۲۴. دوانی، علی، تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، قم، انتشارات اسلامی، بی تا.
۲۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن احمد، محاضرات الادباء و محاورات الشعر و البلاء، بیروت، دار العلم، ۱۴۲۰ ق.
۲۶. رشیدی، محمد، موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب و السنة و التاریخ، قم، دارالحديث، چ اول، ۱۴۲۱ ق.

۲۷. زبیدی، مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۲۸. زمخشری، محمود بن محمد، *الفائق فی غریب الحدیث*، لبنان، دار المعرفة، ج دوم، بی تا.
۲۹. زینی دحلان، سید احمد، *السیرة النبویة و الآثار المحمدیة*، مصر، مطابع المصریة، بی تا.
۳۰. السخاوی، محمد بن عبدالرحمن، *فتح المعبث بشرح الفیة الحدیث*، بیروت، دار المناهج، ۱۴۲۶ ق.
۳۱. سید شمس الدین، ابوعلی، *الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب*، تحقیق سید محمد بحر العلوم، قم، سیدالشهداء، چ اول، ۱۴۱۰ ق.
۳۲. سیوطی، جلال الدین، *التدریب الراوی فی شرح تقریب النواری*، تحقیق عبدالوهاب عبدالطیف، بیروت، دار الکتب العلمیة، چ سوم، ۱۴۰۹ ق.
۳۳. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، بیروت، دار المعرفة، چ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۳۴. شیرازی، سلطان الواعظین، *شب های پیشاور*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، بی تا.
۳۵. صدوق، محمد بن علی، *امالی*، ترجمه محمدعلی سلطان، تهران، نشر ارمغان طوی، چ اول، ۱۳۸۹.
۳۶. طباطبایی، سید محمد، *ابوطالب تجلی ایمان*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
۳۷. طبرانی، سلیمان بن محمد، *معجم الکبیر*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
۳۸. طبرسی، فضل بن حسن، *تفسیر مجمع البیان*، ترجمه علی کرمی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۳۹. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ پنجم، ۱۳۷۵.
۴۰. عاملی، مرتضی جعفر، *الصحیح من السیرة النبی الاعظم*، قم، مؤلف، ۱۴۰۳ ق.
۴۱. قرطبی، ابن عمر، *الاستیعاب فی معرفة الصحابه*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چ اول، ۱۴۱۵ ق.
۴۲. قسطلانی، *ارشاد الساری لشرح صحیح بخاری*، قاهره، مطبعة الکبری، بی تا.
۴۳. کراجکی، ابو الفتوح محمد بن علی، *کنز الفوائد*، تهران، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۳ ق.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چ پنجم، ۱۳۶۳.
۴۵. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، بی تا.
۴۶. _____، *مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ج ۵، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چ بیست و ششم، ۱۳۸۰.
۴۸. یعقوبی، احمد، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ششم، ۱۳۷۱.